

## افریقای جنوبی در گذر زمان

\* فرامرز رفیع پور

دانشگاه شهید بهشتی

### چکیده

افریقای جنوبی کشوری است پیشرفته که می‌تواند در شرایط تحریم ایران به کشور ما کمک کند. ایجاد ارتباط و درک متقابل به شناخت گذشته این کشور بستگی دارد. در سال 1652 هلندی‌تبارها سلطه خود را در این کشور گسترش دادند تا در سال 1800 امپراتوری انگلستان آن منطقه را جزء مستعمرات خود خواند و هلندی‌ها را به شمال راند. هر دو گروه سفید (هلندی و انگلیسی) به اقتصادی منافع خود به‌طور مجزا با سیاهان می‌جنگیدند و سرزمین‌های آن‌ها را می‌گرفتند. مخصوصاً انگلیسی‌ها مهم‌ترین قبیله آن کشور (زولو) را ریشه‌کن کردند. هر بار که هلندی‌ها به منابع و منافع می‌رسیدند، انگلیسی‌ها به آن‌ها حمله می‌کردند و آن منابع را از چنگ آن‌ها بیرون می‌آوردند که آخرین آن پس از کشف معادن طلا و زمرد در شمال بود. در عین حال از سال 1910 به بعد به تدریج هر دو گروه سفید با روش‌های دموکراتیک با هم متحد شدند و در نتیجه افریقای جنوبی به یک کشور قوی پیشرفته تبدیل شد. اما سفیدان، سیاهان را به حد افراط مورد استثمار قرار داده و ضمن بهره‌گیری از آن‌ها در معادن، آن‌ها را در شهرک‌های سیاهان به‌دور از امکانات اولیه (نظیر آب و برق) محصور کرده بودند. استثمار بیش از حد سیاهان از یک طرف و اتفاقات بین‌المللی (نظیر آزادی‌خواهی سیاهان در آمریکا) فشار بر روی نظام سیاسی سفیدان را افزایش داد تا جایی که آن‌ها مجبور شدند به یک انتخابات با حضور سیاهان تن در دهند با این امید که آرای سفیدان بیشتر خواهد بود، اما نتیجه معکوس شد. کلیدواژه‌ها: افریقای جنوبی، تاریخ، استعمار، آپارتاید، تضاد نژادی، سیاهپوستان.

### South Africa through Ages

Faramarz Rafipoor, Dr. habil, Dr. rer. soc.  
Professor, Department of Sociology  
College of Letters and Human Sciences, Shahid Beheshti University

#### Abstract

In 1652 the Dutch travelers coming from the Netherlands took over the southern lands and started to spread their sovereignties. In the early 1800's the British Empire claimed the southern lands as one of her colonies. The Dutch or so named Boers took off towards the north and so it was those both white groups (the British and Dutch) captured the lands of the blacks and fought against the natives for their own sakes. Particularly the British army destroyed the "so said" Zulu Kingdom which was actually the biggest and strongest natives tribe ruling over what is now known as NATAL. Whenever the Boers discovered something new the British attacked and took over it. Whereas the last examples where the great mines of gold and diamond in the Transvaal Area. The Boers of course fought back and that was how the great Anglo-Boer took place. The result was a new democratic republic ruled by both British and the Boers. A strong and later to be advanced country was named "the Republic of South Africa". But the whites still humiliated and exploited the blacks, while using them as hard workers in mines and factories. They were expelled to small townships away from technology and civilization. The pressure of the Apartheid and the exploitation of races, especially on the blacks on one hand and international incidents such as black movements in the United States as well as global policy pressures on the White government forced them to accept black votes during the election, hoping that the votes of whites will exceed the blacks. But the result was the other way around.

Keywords: South Africa, history, exploitation of races, Apartheid, the blacks.

\* دکترای علوم اجتماعی از دانشگاه هونهایم، فوق دکترای روش تدریس از دانشگاه کاسل، پرفسوری (habilitation) در جامعه‌شناسی توسعه روستایی از دانشگاه هونهایم، استاد جامعه‌شناسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی و عضو پیوسته فرهنگستان علوم ایران.

## 1- مقدمه

کشور ایران بعد از انقلاب با نظام ارزشی جدید و اهداف سیاسی - اجتماعی منبعت از آن با نظام‌های سیاسی غالب در جهان کم و بیش در تعارض قرار گرفته و در نتیجه از جانب قدرت‌های غالب جهان با انواع تحریم‌ها کم و بیش در انزوا قرار داده شده است. لذا یافتن یک کشور غیرمعاند برای ایران بسیار مغتنم است و کشور ما برای یافتن این کشورها تاکنون هزینه‌های سنگینی پرداخته است (مثلاً برای ترکیه، سوریه، چین، امریکای جنوبی و...). کشور افریقای جنوبی یکی از معدود کشورهایی است که در عین پیشرفت همه جانبه، با ایران رابطه حسنه دارد و حاضر است در این شرایط دشوار، به برخی از نیازهای تکنولوژیکی پیشرفته ایران پاسخ مثبت دهد. همکاری ایران با این کشور که حکومت آن بعد از انقلاب 1994 در دست سیاه‌پوستان قرار گرفته است به آن وابسته است که ما تا چه اندازه شرایط آن کشور را بشناسیم و نیازهای حاکمان سیاه‌پوست آن را درک کنیم. خوانندگان عموماً می‌دانند که حکومت این کشور تا سال 1994 در دست سفیدپوستان بود و سیاهان نه از منابع عظیم این کشور بهره‌ای و نه نقشی در اداره این کشور داشتند. این شرایط تولید انواع تضادها را کرده بود که برای روند آینده وقایع تعیین کننده است. زیرا سیاهان در سیاست‌های کنونی خود در پی آنند که اقدامات گذشته سفیدان بر ضدسیاهان را خنثی نمایند. لذا تصمیمات، اهداف و نظام ارزشی کنونی سیاهان حاکم، منبعت از همان شرایط گذشته است. از طرف دیگر سفیدان که اکنون زیردست سیاهان قرار گرفته‌اند، وضعیت خود را با زمان گذشته مقایسه می‌کنند و بر آن اساس تصمیم می‌گیرند.

به این ترتیب برای درک وضعیت کنونی این کشور و حاکمان آن شناخت در دو زمینه لازم است:

1- شناخت گذشته این کشور و شرایطی که سیاهان و سفیدان داشته‌اند،

2- وضعیت اجتماعی این کشور بعد از انتقال قدرت در سال 1994

نویسنده بعد از سفری که در بهمن ماه 1385 به افریقای جنوبی داشت در هر دو زمینه مطالعه نمود که حاصل مطالعات خود را در دو مقاله در دو زمینه فوق ارائه کرده است. باید متذکر شد که در جستجوی منابع علمی برای شناخت افریقای جنوبی در زمینه مسائل اجتماعی خوشبختانه منابع خوبی به دست آمد، اما در زمینه تاریخ افریقای جنوبی تعداد مقالات و منابع چندان چشمگیر نبود و سفارت آن کشور نیز نتوانست در این زمینه کمکی نماید. در عین حال این منابع با مطالعه متعدد اجتماعی و همچنین مشاهدات زیاد و مصاحبه‌ها با دانشمندان آن کشور به اندازه‌ای تکمیل شد که بتوان یک تصویر جامع و در عین حال خلاصه از گذشته آن کشور به دست آورد و تقدیم علاقمندان نمود.

## 2 - گذشته تاریخی

تاریخ افریقای جنوبی تا زمان‌های اخیر پر از جنگ و جدال در بین اقوام اروپایی مهاجر از یک طرف و بین مهاجرین و اقوام بومی از طرف دیگر بوده است. به همین علت یافتن منابع تاریخی بی‌طرف دشوار است. زیرا هریک از گروه‌ها، کم و بیش ارزیابی متفاوتی از وقایع دارند.



## 1 - 2 ورود سفیدپوستان

گرچه فسیل‌های یافته شده حاکی از اولین تجمع انسان‌های ما قبل تاریخ در 2/5 میلیون سال پیش در این سرزمین است. اما در دوران جدید به غیر از کوچ اولین قبایل سیاه‌پوست بانتو (Bantu) از شمال به جنوب، ظاهراً اولین سفیدپوست یک پرتغالی به نام بارتولومئو دیاز (Bartolomeu Diaz) بوده است که در سال 1488 برای اولین بار موفق می‌شود به دماغه جنوبی آفریقا برسد. او آن را "دماغه طوفان" نامید که بعداً پادشاه پرتغال آن را به اسم کنونی آن "دماغه آرزوی خوب" (The Cape of good Hope) تغییر نام داد. پس از آن، پرتغالی‌ها یکی پس از دیگری و بعد حتی با نیروی دریایی کوچک خود وارد جنوب آفریقا شدند، اما آن‌ها هیچ‌گاه در آن‌جا منطقه سکونت‌ی ایجاد نکردند.

در 6 آپریل سال 1652 هلندی‌های شرکت هند شرقی Vereenigde Oostindische VOC Compagnie که با هندوستان در داد و ستد بودند، به سرپرستی ژان فان رییک (Jan van Riebeck) با 100 مرد و 4 زن وارد کیپ شدند و اولین مجموعه سکونت‌ی را در دماغه "کیپ" (Cape) ایجاد کردند تا کشتی‌های بین راه هندوستان بتوانند در آن‌جا به عنوان یک بندر مطمئن استراحت کنند و بیماران بین راهی معالجه شوند (م.ش. 4: Farwell 1999). در سال‌های بعد با گسترش تجارت در آن مسیر و توقف تعداد بیشتری از کشتی‌ها، نیاز به مواد غذایی بیشتر محسوس شد و لذا از نظر اقتصادی به صرفه بود که در همان‌جا مزارع گندم و دامداری ایجاد می‌شد. به این منظور عده‌ای (کارمندان آزاد شده و مهاجرین جدید) مستقل از شرکت هند شرقی (تا آن‌جا که می‌توانستند در سرزمین زیبای جدید) به کار کشاورزی و دامداری پرداختند که آن‌ها را "ساکنین آزاد" (Vryburger) نامیدند (م.ش. Wikipedia).

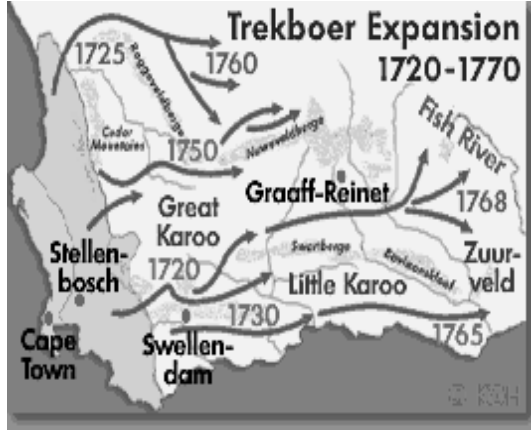
فشارها و جنگ‌های مذهبی در اروپا از یک طرف و امکان دستیابی به سرزمین‌های زیبا و وسیع شخصی از طرف دیگر انگیزه‌ای بود برای مهاجرت بسیاری از اروپاییان به آمریکا و همچنین به آفریقای جنوبی. باید توجه داشت که در آن زمان در اروپا کارخانه و صنعت به مفهوم امروزی وجود نداشت و فعالیت اصلی اقتصادی، کشاورزی بود که زمین‌های آن نیز متعلق به مالکین بزرگ اروپایی بود، به طوری که زارعین به عنوان کارگران زیرسلطه فئودالیت‌ها اروپایی کار بسیار سختی را انجام می‌دادند. این زارعین جزء به زبان آلمانی "باور" (Bauer یا Baur) و به زبان هلندی "بور" (Boer یا Bur) نام داشتند. با این توصیف، قابل تصور است که داشتن زمین شخصی، آن هم با آن مقیاس وسیع در آمریکا و آفریقای جنوبی از آرزوهایی

بود که "بور"ها به عنوان انسان‌های سخت‌کوش برای دستیابی به آن جان خود را نیز می‌گذاشتند.

به این ترتیب در سال 1689 به تدریج تعداد بیشتری از پروتستان‌های فراری از هلند و فرانسه، در کنار آلمانی‌های کوچ‌کننده به این منطقه آمدند که تعدادشان در سال 1795 در حدود 15000 نفر بود که در طول دو نسل زبان مادریشان فراموش و به زبان هلندی‌تبارها صحبت می‌کردند. این گروه از ساکنان (با تلاش‌های سختی که برای کسب سرزمین‌های جدید کردند) خود را "آفریکانر" (Afrikaaner) نامیدند (به‌طور ضمنی مفهوم این نام آن است که ما غریبه و خارجی نیستیم ما افریقایی هستیم). این‌جا موطن اصلی ما است و ما در سرزمین‌های متعلق به خود زندگی می‌کنیم و این حق مسلم ما است. ضمناً آن‌ها زبان خود را نیز که زبان هلندی (Dutch) قدیمی با کمی آمیختگی زبان ایرلندی و اسکاتی بود، زبان "آفریکانز" (Afrikaans) نامیدند (م.ش. 4: Farwell 1999) و همین زبان چنان‌که بعداً خواهیم دید یک بهانه برای شورش سیاه‌پوستان بود.

از اواخر قرن 17 برخی از این زارعین در پی میل به دستیابی به سرزمین‌های شخصی وسیع، و همچنین تحت فشارهای استعمارگرانه شرکت استعماری (VOC) در جستجوی چراگاه‌ها و مزارع بیشتر، ابتدا به‌طور انفرادی و بعد به‌طور دسته جمعی از کیپ به طرف شمال و شرق حرکت کردند. اینان برای دستیابی به این هدف، مسیر زندگی بسیار پرحادثه‌ای را در پیش گرفتند و با "گاری"های آهنین محکم و سرپوشیده خود که به زبان هلندی ترک Trek با کسر "ر" و به معنی واگن‌های قدیم قطار بود، راهی سرزمین‌های جدید شدند. آن‌ها در واگن‌های سرپوشیده خود و در چادرها یک زندگی بسیار سخت و پرخطر را در پیش گرفتند و بسیاری از آن‌ها نیز در این راه جان خود و همسران و فرزندانشان را از دست می‌دادند. به این علت نیز اینان را اصطلاحاً "ترک بورن" (Trekboer یا Treckburen) می‌نامیدند که "بور" (Bur یا Boer) چنان‌که گفته شد، به زبان هلندی به معنی "زارع جزء" می‌باشد. کوشش برای کسب سرزمین‌های جدید و گسترش حیطه سلطه این سفیدپوستان (بورها) ابتدا به اصطکاک با حیطه زندگی قبیله "خوی‌خوی" (Khoikhoi) سپس به تضاد و درگیری با آن‌ها انجامید که نهایتاً قبیله خوی‌خوی سلطه بورها را پذیرفت. سپس بورها سرزمین‌های قبیله خوی‌سان (Khoisan) را نیز تصرف و آن‌ها را مجبور کردند یا سرزمین‌های خود را ترک و یا به عنوان کارگر روزمزد برای آن‌ها کار کنند (م.ش. Wikipedia).

از آغاز سده 1700 به بعد حرکت این سفیدپوستان (بورها) از کیپ به طرف شمال و شرق شروع شد. اینان از سال 1720 تا 1770 قسمت وسیعی از سرزمین حاصلخیز و زیبای افریقای جنوبی را تصرف کردند (م.ش. Kleine Geschichte).



در ادامه گسترش سلطه خود، بورها در سال 1760 برای اولین بار از رودخانه اورانژی (Oranji River) گذشتند و تا مرز رودخانه ماهی (Fish River) پیش رفتند و از این طریق با قبیله چخوزا (Xhosa)<sup>1</sup> درگیر شدند. این اقدام از آن زمان به مدت 100 سال یک سلسله از جنگ‌هایی را در پی داشت که بورها

آن جنگ‌ها را (Kafferkrieg) "جنگ با کافران" می‌نامیدند<sup>2</sup> (م.ش. همچنین: Farwell 1999: 4). باید توجه داشت که قبیله چخوزا یکی از دو قبیله بسیار مهم افریقای جنوبی است که نسلن ماندا از آن قبیله و قدرت امروز کشور نیز در دست این قبیله می‌باشد. بنابراین 100 سال جنگیدن می‌تواند به معنی یک خصومت دیرینه بین این قبیله و سفیدپوستان هلندی تبار تلقی شود.

نکته آزار دهنده برای بورها آن بود که سرزمین‌های غصب شده توسط آن‌ها به مالکیت VOC، یعنی شرکت هلندی استعمارگر در می‌آمد و بورها می‌بایست اجاره‌ای - هرچند ناچیز - به آن شرکت می‌پرداختند. همین امر در آن‌ها روزه‌روز بیشتر احساس نیاز به آزادی از شرکت استعماری را به وجود می‌آورد.

برای آزادی از قید این شرکت، از یک طرف تعداد زیادی از بورها یک نوع زندگی نیمه کوچی را در پیش گرفتند و روزه‌روز بیشتر به داخل سرزمین‌های سیاه‌پوستان رخنه و آن را

1 - تلفظ حروف Xh در زبان محلی برای ما و حروف موجود در زبان فارسی یا زبان‌های دیگر اروپایی ممکن نیست. تلفظ این حروف مانند صدایی است که یک کلاغ زاعی از خود در می‌آورد و یا وقتی الاغ‌داران الاغشان را با صدایی که ما آن را "نج" می‌گوییم به حرکت وامی‌دارند. بهترین نحوه تلفظ مخلوطی از حروف "چ" و "خ" است که با جسیاندن زبان به دندان‌های کرسی در می‌آید.

2 - کلمه کافر در زبان آلمانی و هلندی از زبان عربی و عبری گرفته شده و به همان معنی به سیاه‌پوستان چخوزا اطلاق می‌شد.

غصب می‌کردند. از طرف دیگر برخی از سفیدپوستان به احداث شهرهای جدید پرداختند (م.ش. Farwell 1999: 4, Wikipedia, Kleine Geschichte).

## 2 - 2 استعمار انگلیس

انگلیسی‌ها نیز که در کار تجارت فعال بودند، بر سر به‌دست آوردن منطقه افریقای جنوبی چندین بار با هلندی‌ها به جنگ دریایی پرداختند. آن‌ها در چهارمین جنگ خود در سال 1780 دماغه (cape) را از هلندی‌ها گرفتند. اما هلندی‌ها به کمک فرانسوی‌ها توانستند آن را پس بگیرند (با انقلاب فرانسه در سال 1789 معادلات و تعادل جهانی در حد زیادی تحت تأثیر قرار گرفت) و در سال 1795 فرانسوی‌ها (ی انقلابی) خاک هلند را تصرف کردند و از طرف دیگر شور انقلابی و میل به شورش دیگر نقاط جهان از جمله افریقای جنوبی را نیز فراگرفت تا جایی که بورهای شهرنشین که از دستگاه فاسد استعماری هلندی ناراضی بودند، پس از جدال و درگیری با آن شرکت در دو شهر گراف‌راینت Graaff-Reinet و سولندام Swellendam دو جمهوری مستقل از مستعمره هلندی تأسیس کردند (م.ش. Kleine Geschichte). اما در این زمان انگلیس‌ها که هلند را درگیر جنگ با فرانسوی‌ها می‌دیدند، از فرصت استفاده کرده و کیپ را تصرف کردند. بعد از چندبار تغییر و تجدیدنظر در این تصرف، بالاخره انگلستان در سال 1806 (یعنی پس از آن که هلندی‌ها بیش از 150 سال در آن‌جا بودند) مستعمره کیپ را از هلند گرفت و در سال 1815 استعمار انگلستان بر این منطقه تثبیت شد، با این که در سال 1820 اکثریت نزدیک به اتفاق (90%) مردم کیپ را هلندی‌ها و آلمانی‌ها تشکیل می‌دادند، اما آن‌ها اکثریت خود را با ورود روز افزون انگلیسی‌ها از دست دادند (م.ش. Farwell 1999: 5, Wikipedia).

انگلیسی‌ها تغییرات زیادی در نظام حقوقی و سیاسی منطقه زیر نفوذ خود دادند. آن‌ها زبان رسمی را از هلندی محلی به نام زبان آفریکانز (Afrikaans) به زبان انگلیسی تغییر دادند و شیوه حقوقی و قضایی انگلستان را در مستعمره جدید خود به اجرا درآوردند. یکی از مهم‌ترین این اقدامات از میان برداشتن نظام برده‌داری و حقوق یکسان برای سفیدان و غیرسفیدان آزاد بود. فراتر از این آن‌ها در استان ناتال به سیاهان اجازه دادند که زمین زراعی برای کار کشاورزی اجاره کنند. در نتیجه این اقدام، کارگر روزمزد کمیاب شد و انگلیسی‌ها مجبور شدند در سال 1859 از هندوستان کارگر قراردادی وارد کنند با این شرط که بعد از پایان قراردادشان مجاز بودند در مستعمره بمانند (م.ش. Farwell 1999: 5 - 6, Wikipedia).

"قوانین انگلستان به ظاهر عناصر آزادی خواهانه داشت، اما در واقع قدرت آن‌ها را بتونیزه (تثبیت) کرد. مثلاً اجازه رأی را فقط کسانی داشتند که یک حداقل از میزان و ارزش زمین می‌داشتند (یعنی تعداد معدودی از ثروتمندان سیاه)" (Ingrids-welt).  
 بعداً نیز خواهیم دید که این اقدامات به ظاهر انسانی انگلستان که بعداً برعکس شد، بیشتر یک وسیله سیاسی برای جذب سیاهان به خود و خالی کردن پشتوانه اجتماعی بورها بوده است.

### 2-2-1-2-2-1-2-2-1: حرکت دسته جمعی بورها به شمال و شرق

با استقرار نیروی‌های انگلیسی و اجرای قوانین خاص خود، بورها احساس فشار نمودند. یکی از مهم‌ترین علل نارضایتی بورهای هلندی تبار از انگلیسی‌های حاکم بر کیپ، قانون لغو نظام برده‌داری آن‌ها در سال 1833 بود. بر این اساس بورها نه فقط برده‌های ارزان قیمت خود را از دست می‌دادند که از نظر اقتصادی یک ضرر محسوب می‌شد، بلکه از نظر اجتماعی نیز این یک نوع تساوی حقوق بود که برای بورهای مذهبی که خود را از جانب خداوند نژادی برتر و محق به سلطه بر سیاه‌پوستان می‌دانستند، غیرقابل تحمل بود (م.ش. Kleine Geschichte).  
 به منظور بیرون آمدن از زیر نفوذ انگلیسی‌ها بورها مجدداً اقدام به حرکت به عمق داخلی سرزمین پهناور افریقای جنوبی نمودند.

آن‌ها بین سال‌های 1835 تا 1841 در یک حرکت بزرگ با جمعیتی در حدود 14000 نفر به طور دسته جمعی (با خانواده‌های خود) و با تعداد زیادی از واگن‌های آهنین بسیار مستحکم (Treck) خود مانند یک قطار به سوی شمال حرکت کردند و به این علت این گروه را که سرنوشتی بس پرحادثه و سخت داشتند "فورترکر" (Voortrecker) یا "پیش قطاران" و حرکت آن‌ها را "قطار بزرگ" (Groot Treck) می‌نامند.

اینان ابتدا به سوی رودخانه اورانژی حرکت و در آن‌جا با قوم بانتو (Bantu) برخورد کردند که آن قوم نتوانست مقاومت چندانی نشان دهد. سپس بورها به مسیر خود ادامه دادند و در ناتال (Natal) قبیله قدرتمند زولو (Zulu) را در مقابل خود یافتند که با سرسختی در مقابل آن‌ها مقاومت کردند به طوری که در سال 1838 رهبر بورهای سفیدپوست به نام پیتر رتیف (Pieter Retief) و همراهانش (از جمله زن‌ها و فرزندان آن‌ها) و همچنین تعداد زیادی از بورهای دیگر را به قتل رساندند. داستان هیجان‌انگیز این واقعه در چهارچوب زیر ارائه شده است. اما قبل از آن لازم است مختصری درباره قبیله زولو گفته شود.



## 2-2- جنگ بورها با قبیله زولو

### 1-2-2- شکل گیری زولوها

در بین سال‌های 1816 تا 1828 در ناتال قبیله‌های مختلف زولو در پی جنگ‌های پی در پی تحت قدرت حاکم آن "شاکا" Shaka در آمدند و به یک قدرت نظامی قوی تبدیل شدند. شاکا پسر یکی از سران قبایل زولو بود که در جوانی وارد ارتش دینگزویو Dingswayo شد، به سرعت پیشرفت کرد و به رهبری ارتش در آمد و بعد بر قبیله زولو مسلط شد. شاکا بسیاری از سنت‌های قبایل را می‌شکند، اسلحه‌های جدید و روش‌های مبارزه جدید ابداع می‌کند و (از همه مهم‌تر) جنگجویان قبایل دشمن را که بر آن‌ها پیروز شده بود، در ارتش خود منسجم می‌کند و یک پادشاهی بزرگ را تشکیل می‌دهد. به این ترتیب در آغاز قرن 19 شاکا قوی‌ترین پادشاهی را در جنوب آفریقا بوجود آورد. بر اساس تشریح منابع تاریخی سفیدپوستان، شاکا با قدرت‌طلبی زیاد و شقاوت بر تمام خانواده‌ها و قبایل زولو مسلط شد. گرچه شاکا در سال 1828 توسط برادر ناتنی‌اش به نام "دین گان" کشته شد. اما حاصل کار او وحدت و پیوستن قبایل کوچک به یکدیگر و تبدیل آن‌ها به یک قبیله بزرگ بود که برای سفیدپوستان در آن زمان و برای امروز نیز هنوز معنی‌دار می‌باشد. بعد از شاکا برادر ناتنی‌اش دینگان (Dingane) پادشاه شد و هم او در وقایع زیر نقش داشته است (م.ش. Ingrid's-welt, Kleine Geschichte).

این پادشاهی بزرگ و پیروزی‌های غیرقابل تصور بر سفیدان در زولوها تا به امروز نیز در آن‌ها یک هویت قوی به وجود آورده است و به این علت آن‌ها با روش‌های حاکمانه به دنبال کسب قدرت در نظام جدید هستند ([www.ingrids-welt.de](http://www.ingrids-welt.de)).

## 2-2-2- جنگ در رودخانه خون

بورها که توسط انگلیسی‌ها از کیپ رانده شدند، قبلاً با پادشاه زولوها دینگان قراردادی بسته بودند که امنیت محل زندگی جدید بورها را تضمین کرده بود. اما دینگان دستور می‌دهد گروه نماینده سفیدپوستان مورد قرار داد به رهبری پیت رتیف را به فوریت به قتل برسانند. پس از آن نیز زولوها در فوریه 1838 به محل بورها حمله می‌کنند و 500 نفر از آنها را به همراه زن و فرزندان‌شان به قتل می‌رسانند.

سفیدپوستان بور به این ترتیب (دیگر نه راه پس داشتند و نه راه پیش) حالا برای آن‌ها مسئله مرگ و زندگی بود. به این علت در روز 15 دسامبر 1838 تعداد 470 نفر از مردان

مصمم آماده جنگ در کنار رودخانه "نکم" شدند. آن‌ها قبلاً زنان و فرزندان خود را در جایی مطمئن گذاشتند. رهبری آن‌ها را ژنرال آندریس پرتوریوس به عهده داشت که مردی غول پیکر، بسیار پرتوان و با هوش تاکتیکی بالا بود. بورها واگن‌های خود را که 64 عدد بود، به صورت یک قلعه مربع شکل درآوردند که دور آن واگن‌ها قرار داشت و لابلای واگن‌ها را پر از تنه درخت و چوب کردند که جای نفوذ وجود نداشته باشد. آن‌ها آن محل را قرارگاه می‌نامیدند. گاوها و اسب‌ها در وسط قرارگاه قرار داده شدند. قرارگاه آن‌ها در یک بلندی مشرف بر رودخانه بود و آن‌ها از آن‌جا به طرف پایین رودخانه و یک دره دیگر دید خوبی داشتند. در دو طرف دیگر، با دید نامناسب آن‌ها اراجه‌های توپ را جاسازی کردند. زولوها با 15 هزار نفر مرد جنگی با نیزه و سپر به رهبری ژنرال تامبوزا و ژنرال اومه لالا در فاصله 40 متری قلعه واگنی یعنی کاملاً در تیر رس سفیدپوستان فورترکر مستقر شدند.

شرایط جوئی برای بورها اول بسیار نامناسب بود. از اوایل شب مه غلیظ و نمناکی بر روی قرارگاه پهن شده بود و می‌توانست باروت سفیدپوستان را خیس و توپ‌های آن‌ها را بی‌فایده کند. زولوها اول در نظر داشتند که حمله را در شب آغاز کنند. بورها با ترس و لرز صدای حرکت هزاران پا را در تاریکی شب در اطراف خود می‌شنیدند. به منظور جلوگیری از ترس مفرط و ایجاد روحیه، آن‌ها شروع کردند با صدای بلند به خواندن دعاها و اشعار مذهبی. اما حمله زولوها انجام نگرفت. چرا؟ زولوها که در فرهنگشان خرافات ریشه‌های عمیقی دارد، از روشنایی چراغ‌های نفتی که بر روی هر واگن نصب شده بود، متزلزل شدند و تصور کردند که این روح گذشتگان سفیدپوستان است که برای دفاع از آن‌ها در شب آمده است.

در صبح روز بعد مه رفته بود. سفیدپوستان فوراً پس از طلوع خورشید ابتکار عمل را در دست گرفتند و با سلاح‌های مختلف همزمان حمله را آغاز کردند. بعد از این شگ، جنگ‌آوران زولو به خود آمدند از جا برخاسته و حمله را از هر طرف به قرارگاه در پیش گرفتند. اما گلوله‌باران همزمان از 470 تفنگ، حمله آن‌ها را بی‌نتیجه ساخت. صدها جنگ‌آور کشته شدند و زولوها خود را عقب کشیدند. اما حملات بعدی به زودی آغاز شد. بسیاری از جنگ‌آوران زولویی کوشش کردند خود را از پایین دیواره بلند پایگاه قرارگاه به بالا بکشند که از بالا با تیراندازی بورها کشته می‌شدند و در رودخانه می‌افتادند. به تدریج رنگ رودخانه قرمز شد و به این علت از آن زمان به بعد آن رودخانه "رودخانه خون (Blood River)" یا به زبان آفریکانز (Bloed Rivier) نام گرفت.

در بعد از ظهر آن روز دیگر تکلیف جنگ روشن شده بود. زولوها فرار کردند، اما ژنرال پریوریوس دستور تعقیب آن‌ها را با سواره نظام (اسب‌های) خود داد. این سواران تا مقر پادشاه زولوها پیش رفتند، اما آن‌جا را خالی و کاملاً سوخته یافتند. لکن قسمت‌هایی از جسد پیت رتیف و همراهانش را یافتند و آن‌ها را به‌طور جمعی به خاک سپردند.

در جنگ رودخانه خون 3 هزار جنگ‌آور زولو کشته شدند، اما بورها به جز جراحت تنها 3 نفر، هیچ کشته‌ای نداشتند. بورهای مذهبی این پیروزی نظامی را به حساب برتری تکنیک پیشرفته اسلحه‌های خود و تاکتیک خود نگذاشتند، بلکه آن را یک معجزه و آیت‌الهی دانستند. از آن زمان دیگر آن‌ها بر این عقیده خود بیشتر تثبیت شدند که سلطه سفیدپوستان بر سیاه‌پوستان مبتنی بر یک نظام الهی و خدا خواسته است. سفیدپوستان به منظور یادآوری این خاطره با هزینه زیاد و ساختن مدل‌های واگن‌ها (و همچنین احداث یک برج بلند در شهر پریوریا که در درون آن تمام وقایع منقوش شده است)، کوشش کرده‌اند خاطره این وقایع را در ذهن خود و نسل‌های گذشته باقی نگاه دارند. ضمناً آن‌ها روز 16 دسامبر را "روز ملی" افریقای جنوبی نامیده (هرسال در این روز در شهر پریوریا در محل برج جمع می‌شوند) و با خواندن آوازه‌های مذهبی و ملی خاطره آن روز را زنده نگاه می‌دارند. اما بعد از انقلاب 1994 این روز را روز آشتی ملی نامیده‌اند و در آن طرف یادبود محل یادبودی نیز برای جنگ‌آوران زولوئی احداث و کوشش نموده‌اند وقایع را از دیدگاه زولوها ترسیم نمایند (م.ش. Kleine Geschichte).



(متن و تصویر از: Kleine Geschichte)

بورها پس از این پیروزی اولین جمهوری بورها را در ناتالیا، پایتخت پیترماریتسبورگ (Pietermaritzburg) تشکیل دادند. اما انگلستان با انواع برنامه‌ها از جمله برنامه‌های ظریف جاسوسی متقابل با بورها در تضاد قرار گرفتند و نهایتاً در پی درگیری‌های مختلف در سال 1843 آن منطقه را از بورها گرفتند و بورها مجبور شدند که مجدداً به سوی شمال حرکت کنند (م.ش. Wasserman & Kearney 2002).

تا این‌جا ما دیدیم که انگلیسی‌ها هم کیپ را از هلندی‌ها گرفتند، هم شهرهای گرافراینت و سولندام را و هم با اجرای قوانین خود بورها را وادار به ترک محل خود نمودند. حالا در این‌جا مجدداً ملاحظه می‌شود که انگلیسی‌ها آن‌چه را که بورها با سختی و دادن کشته‌های زیاد به دست آورده بودند از آن‌ها گرفتند.

### 3-2-2 سلطه انگلستان بر اقوام بانتو

منظور از اقوام بانتو (Bantu) اقوام مختلف سیاه‌پوست ساکن در افریقای جنوبی است که مهم‌ترین آن‌ها زولوها و چخوزاها می‌باشند.

انگلیسی‌ها با قدرت زیادی که در مقابل اقوام بانتو داشتند خود را برتر از آن‌ها و (مانند بورها) برگزیدگان خداوند می‌دانستند که باید بر سیاهان سلطه داشته باشند و آن‌ها را متمدن نمایند. آن‌ها بر این اساس سلطه خود بر اقوام بانتو را محق می‌دانستند (Wikipedia).

### 1-3-2-2 مستعمره ناتال و جنگ انگلیسی‌ها با زولوها

مهم‌ترین حرکت انگلستان در مقابل اقوام بانتو در استان ناتال انجام گرفت. نام ناتال (Natal) یا "تولد" از آن‌جا آمده است که یک دریانورد پرتغالی به نام واسکو دا گاما Vasco da Gama در کریسمس 1497 به جایی رسید که امروز "دوربان" نامیده می‌شود و این محل را رودخانه تولد کریسمس "Rio de Natal" نامید. از آن زمان دریانوردان و تجار به این نقطه می‌آمدند. اما در سال 1823 در آن‌جا یک محل اسکان اساسی به نام "بندر ناتال" (Port Natal) ایجاد شد که در سال 1835 این محل به نام حاکم انگلیسی آن Sir Benjamin Durban تغییر نام داده شد.

زولوها که این شهر را جزء سرزمین خود می‌دانستند و فقط به این دلیل که برای داد و ستد آن‌ها مناسب بود سفیدپوستان را تحمل می‌کردند. وقتی بورها به استان ناتال آمدند، شهر

دوربان نیز مورد تهاجم زولوها قرار می‌گرفت، بعد از جنگ رودخانه خون و پیروزی بورها بر زولوها در 16 دسامبر 1838، تهاجم زولوها به منطقه برای مدتی پایان یافت. اما دیدیم که انگلیسی‌ها با بورها بر سر این سرزمین در افتادند و با وصف سرسختی‌های بورها، انگلیسی‌ها با نفرت بسیار بیشتر بالاخره آن را نیز از بورها گرفتند و آن‌ها را به سوی شمال راندند و ناتال را مستعمره انگلیس خواندند (م.ش. *Kleine Geschichte*).

انگلیسی‌ها که در پی گسترش سلطه خود بودند، دولت زولوها با یک نیروی نظامی قوی در همسایگی خود در ناتال را برای محل‌های زندگی و استقرارشان در آن سرزمین تهدیدآمیز می‌دیدند، بالاخص که به تناوب مورد حمله دستبرد زولوها قرار می‌گرفتند. به این علت در 11 دسامبر 1878 انگلیسی‌ها یک اولتیماتوم به زولوها دادند که در آن از زولوها اولاً مالیات و ثانیاً دست برداشتن از دستبرد به محل زندگی انگلیسی‌ها درخواست شده بود. بعد از انقضای مدت اولتیماتوم در ژانویه 1879 نیروهای انگلیسی به رهبری ژنرال لرد چلمزفورد (*Chelmsford*) به سرزمین زولوها یورش بردند و به این ترتیب جنگ زولوها آغاز شد. در 22 ژانویه رهبر زولوها به نام سچویبو توانست شکست فاجعه‌آمیزی را نصیب نیروهای انگلیسی - که در آن زمان بزرگترین قدرت جهانی بودند - بکند (م.ش. *Wikipedia*).

در این جنگ "زولوها با 20 هزار جنگ‌آور قرارگاه ارتش انگلیس را مورد حمله قرار دادند و انگلیسی‌ها با وصف برتری اسلحه و مهمات، جرأت مقابله با این افراد را نداشتند. خیلی از آن‌ها با دست صورت و چشمان خود را می‌پوشاندند و منتظر می‌ماندند تا با نیزه و اسلحه زولوها کشته شوند و برخی دیگر در چادرها پناه گرفته و برخی دیگر فرار کردند. تقریباً 2000 (دو هزار) سرباز انگلیسی توسط زولوهای عصبانی در کمتر از چند ساعت تکه‌تکه شدند. این پیروزی زولوها ابتدا یک شُک بود" (م.ش. *Kleine Geschichte*). (از نظر بورها وقتی مقایسه شود که بورها با 470 نفر با 15000 زولو جنگیدند و هیچ کشته ندادند و در مقابل انگلیسی‌ها با چند هزار سرباز و ارتشی منظم و برتری کامل و مجهز اسلحه و تکنیک نتوانستند در مقابل 20000 جنگجوی زولویی با نیزه و سپر طاقت بیاورند و آن‌چنان زنانه آماده مردن شدند، این یک ننگ تاریخی برای انگلستان و یک نمایش قدرت برای بورها محسوب می‌شد).

در پی آن در تابستان همان سال لرد چلمزفورد ساختار نظامی خود را تغییر داد و از تمام امپراتوری‌های خود در جهان نیروهای زیادی به افریقای جنوبی فرستاد. در نتیجه در 4 ژوئیه 1879 انگلیسی‌ها که از نظری تکنیکی برتری کامل داشتند، توانستند زولوها را نابود، پادشاه

آن‌ها را پس از فرار دستگیر و تمام نیروهایش را متفرق کنند. پس از دو هفته نیز انگلیسی‌ها خبر دادند که دیگر کشوری به نام زولو وجود ندارد و آن را به 13 تکه تقسیم نمودند (م.ش. Wikipedia).

به این ترتیب تمام منطقه زولوها هم به بخش‌های کوچک تجزیه و هم از سکنه خالی شد و انگلستان از این طریق زولوها را از صحنه آفریقای جنوبی محو کرد (Ingrids-welt).  
(بنابراین ملاحظه می‌شود که انگلیسی‌ها نیز مانند بورهای هلندی تبار خاطره دردناکی از زولوها داشته‌اند).

### 2-3-2 تخریب ساختار اجتماعی بانتوها

انگلستان از آن پس، ساختار اجتماعی فرهنگی اقوام بانتو را به کلی تغییر داد. این اتفاق در بین سال‌های 1830 تا 1900 روی داد و این برای شرایط کشور ما نیز آموزنده است. بانتوها دیگر جوامع مستقلی نبودند. در بین آنها "فردگرایی اقتصادی" رشد کرد (که فقط پیشرفت فردی را در نظر داشت و نه دیگر مانند گذشته "پیشرفت جمعی کل جامعه" را) بانتوها به جای این که برای (رفع نیازهای) جامعه خود تولید کنند برای بازار و فروش تولید می‌کردند. و بعدها در معادن طلا و زمرد نیز آن‌ها به جستجوی کار پرداختند و در محل‌های تبلیغ مسیحیون اسکان یافتند.

البته بانتوها با این جریان‌ها برخورد و در مقابل آن مقاومت می‌کردند و از این طریق جدال‌های پرهزینه‌ای نیز مخصوصاً بین چخوزاها و انگلیسی‌ها به وجود آمد. در یک جنگ بین آن‌ها در سال‌های 1834 تا 1835 تعداد کشته‌شدگان به 1500 نفر رسید که فقط 100 نفر از آن‌ها انگلیسی بودند و در جنگ ناتال با زولوها دیدیم که با هزینه بیشتر سرزمین و قبیله زولو را "نابود" کردند، اما مقاومت اقوام بانتو تنها به علل نظامی درهم شکسته نشد، بلکه عوامل طبیعی (خشکسالی‌ها، طاعون گاوی) و عوامل اقتصادی و اجتماعی نیز در آن مؤثر بودند. مهم‌ترین عوامل اقتصادی، تولیدات برتر مزارع مجهز سفیدپوستان بود. همچنین علاقمندی به فعالیت در معادن طلا و زمرد موجب شد که ساختار اجتماعی فرهنگی سنتی این اقوام از هم پاشیده شود که این نیز از اهداف استعماری بوده است تا منابع طلا و زمرد کشف شده مورد تهدید نباشد.... "یک نقش بسیار مهم در به استعمار کشیدن این اقوام را نیز مبلغین مذهبی ایفا می‌نمودند" (م.ش. Wikipedia).

"با پیدایش معادن طلا و زمرد سیاست لندن به سوی گسترش امپریالیسم خود می‌رود تا منافع خود در افریقای جنوبی را تضمین کند. به این منظور قبایل متعددی توسط انگلیسی‌ها یکی پس از دیگری نابود می‌شوند که یکی از آن‌ها قبیله زولو بود. از آن پس به دستور انگلیسی‌ها سیاهان اجازه نداشتند که اسلحه حمل کنند. آن‌ها با انواع قوانین و با بستن مالیات به هر فرد و همچنین مالیات بر هر خیمه یا کلبه (مالیات بر خانوار) سیاه‌پوستان را مجبور به کار کردن در معادن کردند یا آن‌ها در آن‌جا (در معادن) غلات و حیوانات خود را بفروشدند" (Ingrids-welt).

#### 4 - 2 - 2 انگلیسی‌ها و بورها

در فرایند بعدی انگلستان پس از تسلط به اقوام بانگو دایره سلطه خود را گسترش و حیطة نفوذ سفیدان هلندی‌تبار یعنی بورها را هدف قرار داد. لذا ذیلاً به تضاد این دو گروه سفیدپوست می‌پردازیم.

#### 1 - 4 - 2 جمهوری بورها در ترانسوال و حمله انگلیس

قبلاً دیدیم که بورها پس از پیروزی بر زولوها و شکست در مقابل انگلیسی‌ها، استان ناتال را به انگلیسی‌ها واگذار کردند و خود مجدداً به سوی شمال حرکت کردند. آن‌ها در شمال در اطراف رودخانه اورانژی مستقر شدند، استعمار انگلیس که نمی‌خواست به آن‌ها فرصت رشد بدهد، به زودی به آن‌ها حمله کرد. اما به علت مقاومت شدید و سرسختانه ای بورها انگلیسی‌ها جنگ را رها کردند و بر اساس معاهده و توافق‌نامه‌ای با انگلیس، بورها دولت آزاد اورانژی (1852) و ترانسوال (1854) را تشکیل دادند که این بار انگلیسی‌ها حکومت آن‌ها را به نام "جمهوری افریقای جنوبی" به رسمیت شناختند (م.ش. Kleine Wikipedia, Farwell 1999: 13f, Gescichte).

"انگلستان بورها را در تشکیل جمهوری خودمختار خود به این علت آزاد گذاشت زیرا آن‌ها در آن منطقه هیچ ابزار و امکاناتی نداشتند و زیر قدرت قبایل سیاه‌پوست اطراف از بین می‌رفتند" (Ingrids-welt).

اما وقتی در سال‌های 1869 معادن زمرد در کیمبرلی (Kimberely) و 1886 معادن طلا در ویتواترراند (Witwatersrand) در حوالی ژوهانسبورگ (Johannesburg) پیدا شد، انگلستان برای به چنگ آوردن آن معادن کلک‌های مختلف زد:

1 - آنها با یک کلک سیاسی و ساختن یک گروه داور ابتدا ساکنین سیاه‌پوست آن منطقه (Griquas) را به عنوان مالکین اصلی معادن معرفی کردند. اینان نیز که از پس مدیریت بسیار دشوار آن کار بر نیامدند در مدت زمانی کوتاه، حقوق خود را به انگلیسی‌ها واگذار کردند (Ingrids-welt).

2 - هزاران کارگر انگلیسی به امید یافتن طلا (هم‌چنان که در امریکا، در کالیفرنیا اتفاق افتاد) به سوی کشور به رسمیت شناخته شده بورها آمدند. انگلیسی‌ها مجدداً از این فرصت استفاده کرده به بهانه حفظ منابع کارگران خود اما به منظور گرفتن معادن غنی زمرد و طلا (بعد از یک کودتای ناموفق) به کشور بورها حمله کردند.

اما "جنگ انگلستان با بورها به خواسته کنسرن‌های معادن انگلستان در ژوهانسبورگ شروع شد که به دنبال سود بیشتر بودند. بورها به علت هشیاری و تدبیر زیاد رهبر بورها به نام پاول کرویگر (Paul Krüger) که به عنوان قهرمان ملی افریقای جنوبی نامش امروز نیز بر زبانها است، توانستند نه فقط دسیسه‌های سیاسی و اطلاعاتی انگلیسی‌ها را خنثی نمایند، بلکه در جنگ نیز با قدرت و پیروزمندانه جلو رفتند و قبل از رسیدن انگلستان به ژوهانسبورگ با روش پارتیزانی به آنها حمله کردند و آنها را شکست دادند. اما این بزرگترین قدرت جهانی به رهبری ژنرال کیچنر (Kitchener) زنان و بچه‌های بورها را گرفت و در یک مرکز (مانند کاری که هیتلر کرد) زندانی کرد و 25 هزار نفر از زنان و کودکان و پیران با این اقدام مردند و در نتیجه بورها تسلیم شدند" (Ingrids-welt).

## 2- 2- 4- 2 وحدت انگلیسی‌ها و بورها

چنان‌که اشاره شد در سال 1910 پس از آن‌که انگلیسی‌ها سرزمین بورها را که "جمهوری افریقای جنوبی" نامیده می‌شد، تصرف کردند، آن را به "ثروت مشترک" خود (British Commonwealth) (که با نام فریب دهنده "کشورهای مشترک المنافع" به دیگران تلقین می‌شود) ملحق نمودند. بعد از پایان جنگ جهانی اول نیز مستعمره آلمانی افریقای جنوبی (که امروز نامیبیا نامیده می‌شود) را نیز در زیر سلطه خود در آوردند.

بعد از جنگ جهانی دوم در افریقای جنوبی در بین سفیدپوستان دو حزب فعال شد:



1 - حزب افریقای جنوبی (SAP South African Party) که در پی رابطه نزدیک با انگلستان بود و

2 - حزب ملی (National Party) که اولاً خود را از انگلستان دور می‌دانست و ثانیاً برتری سفیدپوستان افریقایی را بر سیاهپوستان در نظر داشت.

از سال 1910 تا 1919 حزب اول یعنی حزب افریقای جنوبی به نخست‌وزیری لوییز بوتو حکومت می‌کرد که در جنگ اول جهانی نیروهای افریقای جنوبی متشکل از 140 هزار سفیدپوست و 80 هزار سیاهپوست را به پشتیبانی از انگلستان وارد صحنه جنگ کرد.

سپس اقتصاد کشور به رکود کشیده شد. صاحبان معادن طلا از موقعیت سوءاستفاده کردند و دستمزدهای کارگران سیاهپوست را پایین کشیدند. در نتیجه در ژوهانسبورگ شورش شد و بیش از 100 نفر سیاهپوست کشته شدند. سفیدپوستان ملی‌گرا نیز این شورش را تقویت می‌کردند و شعار می‌دادند که باید از حقوق سفیدهای فقیر (poor whites) در مقابل سرمایه‌داری انگلیس دفاع شود.

در 1924 حزب ملی برای دولت انتخاب شد، این حزب با حزب کارگر به دو سوم اکثریت رسیدند. به منظور کاهش بیکاری در بین سفیدپوستان برای آن‌ها در ادارات و صنعت کاریابی شد. در عین حال اقدامات تندی نیز بر ضد سیاهپوستان و هندی‌تبارها انجام گرفت. نخست‌وزیر هرتسوک (Herzog) سیاست جدایی نژادی را ادامه داد و سیاهپوستان از این پس اجازه زندگی در شهرها را نداشتند.

1926 بریتانیا به افریقای جنوبی اجازه داد که در کشورهای دیگر سفارتخانه باز کند. سپس یک وزارت خارجه نیز ایجاد شد و در سال 1931 افریقای جنوبی رسماً مستقل شد. در سال 1934 دو حزب رقیب یعنی حزب ملی (NP) و حزب افریقای جنوبی (SAP) به‌طور تعجب‌برانگیزی با هم متحد شده و حزب "وحدت" (Union Party) را به‌وجود آوردند و در سال 1938 این حزب، در انتخابات برنده شد. اما بروز جنگ دوم جهانی این وحدت را به هم زد. نخست‌وزیر هرتسوک موافق بی‌طرفی کشورش در جنگ بود، اما در مقابل وزیر دادگستری سموتس (Smuts) مایل به ورود به جنگ به طرفداری از انگلستان بود. در نتیجه در رأی‌گیری مجلس در سال 1939 به شرکت در جنگ رأی داد. هرتسوک برکنار و سموتس نخست‌وزیر شد و افریقای جنوبی به آلمان اعلام جنگ کرد.

در 1943 سموتس با اکثریت مطلق آراء مجدداً نخست‌وزیر شد. از این طریق رابطه افریقای جنوبی با انگلستان خوب شد. اقتصاد افریقای جنوبی در پی قراردادهای ساخت اسلحه رشد کرد. اما از آنجا که بسیاری از سفیدپوستان در جبهه‌های جنگ بودند، سیاهان می‌بایست در صنعت به‌کار گرفته می‌شدند (از این طریق نقش سیاهان در صنعت و اقتصاد افزایش یافت و به همراه آن نیز احساس نیاز آن‌ها به حقوق اقتصادی اجتماعی بیشتر شد). به این ترتیب سیاهان به میزان زیادی به شهرها آمدند و نسبت جمعیتی آن افزایش یافت. همزمان گروه‌های مخالف سیاه‌پوست به‌وجود آمدند، مانند: "کنگره ملی افریقای" (ANC)، سندیکای کارگری (ICU) و گروه‌های مذهبی متفرقه.

### 3 - 2 - 4 - 2 رژیم جدایی نژادی (آپارت‌هاید) و پایان آن

با افزایش جمعیت سیاهان، سفیدپوستان احساس تهدید می‌کردند. در انتخابات 1948 "حزب ملی" (National Party) که اکثریت آن با آفریکانر یعنی سفیدپوستان هلندی‌تبار بود برنده شد. آقای دانیل مالان (Malan) به عنوان نخست‌وزیر و گارانتی کننده جدایی نژادی انتخاب شد. وی سیاستی را پایه‌ریزی کرد که برای 40 سال بعد تعیین کننده بود.

از طریق قوانین و مقررات مجلس و همچنین با جاسازی افراد هم‌کیش در شورای نگهبان قانون اساسی او توانست حقوق سیاهان و رنگین‌پوستان را روزبه‌روز بیشتر محدود نماید. سیاهان نماینده‌ای در مجلس نداشتند و 4 نماینده سفیدپوست به عنوان نماینده آن‌ها کار می‌کردند. از طرف دیگر، اقدامات وی بیشتر به نفع سفیدپوستان "بور" بود، به آن معنی که در سیستم اداری اینان در درجه اول استخدام می‌شدند.

این سیاست توسط نخست‌وزیران بعدی حتی با شدت بیشتر ادامه یافت. بالاخص اقدامات آقای فرورد (Verwoerd 1958 - 1966) نسبت به ایجاد "هوملند" (Homeland) یا "بنتوستان" نقطه جدیدی در سیاست جدایی نژادی بود. با ایجاد مناطقی مانند ترانسکی (Transki) به عنوان هوملند سیاه‌پوستان دور از سفیدپوستان نگاه داشته می‌شدند. آن‌ها تابعیت کشور افریقای جنوبی را از دست می‌دادند و یک تابعیت هوملند کسب می‌کردند که مشروعیت بین‌المللی نداشت. وقتی آن‌ها از آن هوملندهای محصور شده می‌خواستند بیرون و به داخل محیط سفیدپوستان بیایند به عنوان میهمان محسوب می‌شدند. به عبارت دیگر آن‌ها در کشور خود "خارجی" شده بودند.

با گسترش این سیاست جدایی نژادی در شریویل (Sharpeville) انتقاد بین‌المللی نسبت به افریقای جنوبی افزایش یافت و به درخواست کشورهای "ثروت مشترک" (Commonwealth) افریقای جنوبی از آن مجموعه اخراج شد.

در سال‌های 1966 تا 1978 جان فورستر نخست‌وزیر بود. وی رابطه خوبی با بقیه کشورهای افریقایی برقرار کرد، اما در داخل، دستگاه اطلاعاتی را به‌طور وسیع گسترش داد. در زمان او بود که در 16 ژوئن 1976 (26 خرداد 1355) در یکی از شهرک‌های سیاه‌پوستان به نام "سووتو" (SOWETO=South Western Townships) که محل زندگی نلسن ماندلا نیز بود، شورش روی داد که طی آن 176 دانش‌آموز و دانشجو کشته شدند (و این یکی از مهم‌ترین نقاط عطف در تاریخ معاصر افریقای جنوبی بود که شرایط رشد نارضایتی سیاه‌پوستان را فراهم نمود) (م.ش. SOWETO).

پس از آن نخست‌وزیر بوتا (1978 - 1989) در پی فشارهای بین‌المللی برخی از قوانین جدایی نژادی را لغو کرد و به برخی از گروه‌های سیاسی اجازه مجلس خودشان را داد که در زیر نظر مجلس اصلی قرار داشتند. اما سیاهان مجاز به داشتن مجلس خود نشدند (و این در مقایسه با دیگر نژادها برای سیاهان سنگین بود).

در عین حال بوتا نیز برای حفظ قدرت سفیدپوستان به یک سیاست مطلقه یا "استراتژی کامل" total strategy روی آورد. در سال 1984 پست نخست‌وزیری برداشته شد و قدرت در دست رئیس‌جمهور (مجدداً آقای بوتا) و شورای امنیت متمرکز شد.

از سال 1984 تا 1990 یک سلسله از درگیری‌های دیگر به‌وجود آمد که پس از آن حکومت نظامی مستقر شد. در این زمان بین گروه‌های سیاه‌پوست و بین مخالفین دولت اختلاف به‌وجود آمد. این فرایند توسط دولت سفیدپوستان و نیروهای اطلاعاتی آن‌ها تشویق و دامن زده می‌شد تا از آن طریق استراتژی تضاد، درگیری مسلحانه و ترور را در بین مخالفین خود گسترش دهد. که برای ما آموزنده است، زیرا مشابه این سیاست هم در دوران شاه و هم امروزه در بین ما رایج است.

بالاخره آقای رئیس‌جمهور دِ کلرک (De Klerk 1989 - 1994) به سیاست جدایی نژادی پایان داد. در 1990 ممنوعیت حزب "کنگره ملی افریقایی" (ANC) به رهبری نلسون ماندلا برداشته و چند روز بعد رهبر سیاه‌پوستان نلسون ماندلا بعد از 27 سال حبس آزاد شد.

دولت و حزب کنگره ملی درباره یک انتقال صلح‌آمیز به یک دموکراسی و یک قانون اساسی جدید به همکاری پرداختند. اما این فرایند چندین بار در پی جنگ قدرت بین حزب کنگره ملی که بیشتر چخوزاها عضو آن هستند و حزب اینکاتا (Inkatha) که بیشتر زولوها عضو آن هستند، مورد تهدید قرار گرفت و تا مرز جنگ داخلی پیش رفت (بنابراین اولاً رقابت بین دو قبیله چخوزا و زولو مجدداً مشخص می‌شود، ثانیاً ملاحظه می‌شود که سفیدپوستان بیشتر از چخوزا جانبداری می‌کنند با این که آن‌ها از نظر جمعیتی کمتر از چخوزا می‌باشند).

در فوریه 1992 سیاست نزدیکی نژادی از طریق یک فرآیند به رأی گذاشته شد و تقریباً 70 درصد از سفیدپوستان با آن موافقت کردند. در پی آن آقای دِ کلرک و نلسون ماندلا جایزه صلح نوبل را گرفتند. در آپریل 1994 اولین انتخابات با مشارکت سیاهان انجام گرفت و چنان که انتظار می‌رفت (حزب) کنگره ملی با اکثریت آرا پیروز شد. چند روز بعد قانون اساسی جدید پیاده شد و در روز 10 ماه مه 1994 نلسون ماندلا به عنوان اولین رئیس‌جمهور سیاه‌پوست بر سر کار آمد. او در دوره انتخاب بعدی شرکت نکرد و در نتیجه در سال 1999 آقای م بکی (Mbeki) رئیس‌جمهور و در سال 2004 مجدداً انتخاب شد.

### 3 - نتیجه‌گیری

از مطالب فوق چند نتیجه حاصل می‌شود:

- 1 - اروپاییان برای دستیابی به مستعمرات و منابع مالی و ثروت با یکدیگر سخت در رقابت بوده و هستند.
- 2 - انگلیسی‌ها با وصف نمایش انسان‌دوستی و برداشتن قوانین برده‌داری، اقوام بانتو بالاصح چخوزا و زولوها را به بدترین وجه نابود کردند. آن‌ها نیز مانند بورها خود را نژاد برتر می‌دانستند.
- 3 - بورها در طول زندگی خود در افریقای جنوبی به دفعات زیاد با سخت‌ترین شرایط روبه‌رو بوده‌اند و آن‌ها تعداد زیادی از افراد خود را به همراه زنان و فرزندان از دست داده‌اند و برای نجات خود و زنده ماندن بهای گزافی پرداخته‌اند. لذا به سختی بتوان تصور کرد که آن‌ها به سادگی آماده باشند و بپذیرند که از تمام امکاناتی که به آن سختی به‌دست آورده‌اند چشم‌پوشند و تمامی افریقای جنوبی را به سیاه‌پوستان واگذار ند.

4 - از بین اقوام سیاه‌پوست دو قوم زولو و چخوزا برای تصمیم‌گیری کشور افریقای جنوبی مهم بوده و هستند. اما باتوجه به تاریخچه‌ای که ملاحظه شد، هر دو گروه سفیدپوست از قوم زولو خاطره بسیار بدتری دارند تا از قوم چخوزا. لذا جای تعجب نیست که سفیدپوستان سرنوشت کشور افریقای جنوبی را به زولوها که از نظر جمعیتی بیشتر و از نظر سابقه فداکاری برای منطقه بیشتر کوشیده‌اند، ندهند. به همین علت نیز بوده است که در هنگام انتقال قدرت از سفیدان به سیاهان، چندبار خطر جنگ داخلی وجود داشته است و زولوها به عنوان پتانسیل تضاد و شورش در کشور دیده می‌شوند.

5 - انتقال قدرت از سفیدان به سیاهان بر اساس روش‌های دموکراتیک و مسالمت‌آمیز، بدون تضاد و خونریزی بوده است. هر دو گروه سفید و سیاه خود را تابع قانون اساسی می‌دانند.

6 - سیاهان و رنگین‌پوستان که در زمان آپارتهاید از همه موهبات محروم بودند، امروز بر سر قدرت آمده‌اند و مایلند این موهبات را از سفیدان باز پس گیرند، اما از آن‌جا که مجبورند تابع قوانین دموکراتیک باشند، نمی‌توانند در چهارچوب قانون به این آرزو برسند. از طرف دیگر فرهنگ حاکم بر سیاهان یک فرهنگ قبیله‌ای است که در آن قانون و دموکراسی مفهومی ندارد (م.ش. 2005). لذا بسیاری از سیاهان خارج از این چهارچوب دست به تجاوز به دیگران بالاخص به سفیدان می‌زنند، به طوری که در افریقای جنوبی در هر روز 54 نفر کشته می‌شوند (Cock 2006: 333ff).

## منابع

- Cock, Jacklyn. 2006. "Guns and the social crisis" Pp.333-349. In: Sakhela Buhlungu, John Daniel ;Roger Southall & Jessica Lutchman (Eds). State of the Nation. South Africa 2005 -2006 Pretoria: HSRC Press.
- Farwell, Byron. 1999. The Great Boer War. Chatham:Wordsworth Editions.
- Ingrids-welt: Informationen über die Geschichte, Flora und Fauna, Kulinarisches, Reiserouten und Gesundheit. [www.ingrids-welt.de](http://www.ingrids-welt.de)
- Kleine Geschichte der Republik Südafrika. Mit Bildern. Überblick über die Geschichte Südafrikas, von Jan van Riebeeck bis Nelson Mandela. Mit Bildern. [www.suedafrika.net/Seiten/geschichte.html](http://www.suedafrika.net/Seiten/geschichte.html).

Ntsebeza, Lungisile. 2005. Democracy Compromised: Chiefs and the Land in South Africa. Leiden (Netherlande: Brill) 2006 HSRC Press

SOWETO (- -)<sup>3</sup>: March to Freedom (-)

Wassermann Johan and Brian Kearney (eds). 2002. A Warriors Gateway: Durban and the Anglo-Boer War 1899-1902. Pretoria: Protea Book House

Wikipedia: Die Geschichte Südafrikas [de.wikipedia.org](http://de.wikipedia.org)



---

3 - دفترچه‌ای برای معرفی شهرک سووتو و فرایند شورش سال 1976 بدون ذکر نام، سال و محل انتشار.